



The activity of family women in dealing with the drivers of governance in the Safavid era

Zahra Sadat Keshavarz ¹ | Moslem Taheri Kolkeshvandi ²

1. Ph.D. in History of Shi'ism, Faculty of Literature and Humanities, University of Isfahan, Isfahan, Iran. (Corresponding Author), E-mail: Z.keshavarz@theo.ui.ac.ir
2. Assistant Professor, Department of Shia Studies, Faculty of Theology, Farabi Campus, University of Tehran, Qom, Iran. E-mail: muslimtaheri@ut.ac.ir

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 2025-01-07

Received in revised form: 2025-02-28

Accepted: 2025-03-18

Published online: 2025-10-30

Keywords:

Drivers of governance,
family, women, activism,
Traditional Action,
Emotional Action

ABSTRACT

Purpose- Reflecting on the family as a basic life requires looking at social history, but the loss of the social dimension of history in Iran has been a stubborn obstacle to this reflection. Despite the fact that the family is always introduced as the basic community, it is an institution that is extremely influential in the public life of society, and its small scale does not mean that it is unimportant, and precisely for this reason, the mutual effects of this institution with other institutions have always been a place of reflection. Despite the fact that the family is always introduced as the basic community, it is an institution that is extremely influential in the public life of society, and its small scale does not mean that it is unimportant, and precisely for this reason, the mutual effects of this institution with four other prominent institutions in sociology have always been a place of investigation and reflection. Basically, it can be said that sociology has strict standards for assigning the title of institution to some structures, and only five structures have succeeded in obtaining the other standards, which are the political institution, the economic institution, the educational institution, the religious institution, and the family institution. Even the sheer magnitude of structures other than the family to which sociology has assigned the title of institution can indicate the importance of the family in this complex. Part of this importance is due to the fact that the family can be the source of actions that, if the conditions are continuous and available, affect other institutions. For example, and in line with the subject of the present study, the actions of women as a fundamental part of the family, if diversified and if some repeated patterns are broken, can also affect institutions with larger scales. At the same time, the family can also be a place of influence from other institutions, and for example, the type of policies of the governance structure can become drivers in the family area.

Methodology- Accordingly, the main question of the research is whether the actions of women in the Safavid era were uniform or diverse? And was there a possible relationship between these actions and the drivers of Safavid governance? The present study has focused on the hypothesis that there are relationships between women's actions and the drivers of governance in the Safavid era, but has also searched for traditional and emotional action. The present study, using a descriptive-analytical method based on the analysis of historical data in Max Weber's theory, indicates the existence of women's actions in the Safavid era despite some restrictive family stereotypes.

Findings- The interdisciplinary approach of the present study, based on Weber's theory of categorization of types of actions and searching for these actions based on limited data related to women of the Safavid period, tried to reflect the meaning that despite the Safavid era being a relatively brilliant example of unprecedented changes in the political, social, and cultural spheres, it seems that when it comes to opening the door to courageous roles for women, it has had a very condescending approach and considered women worthy only of roles limited to the family framework and within the said framework, it has been content with only assigned roles and has created such a situation mainly through some governance drivers. Traditional actions and emotional actions have generally been a function of drivers such as the Safavid news base and the implementation of restrictive laws. These actions are influenced by drivers such as raising children in stages, childbearing, sexual capacities, housekeeping, manual activities, animal husbandry, agriculture, wool spinning, and the like, and motherhood regarding the aforementioned traditional and emotional actions.

Cite this article: Keshavarz, Z. S. & Taheri Kolkeshvandi, M. (2025). The activity of family women in dealing with the drivers of governance in the Safavid era, *Iranian Journal of Anthropological Research*, 15(27), 1-18.
Doi: [10.22059/ijar.2025.388317.459899](https://doi.org/10.22059/ijar.2025.388317.459899)



کنش‌مندی زنان خانواده در تعاطی با پیشران‌های حکمرانی در عصر صفویه

زهرا سادات کشاورز^۱ | مسلم طاهری کل کشوندی^۲

۱. دکترای تخصصی گروه تاریخ تشیع، دانشکده ادبیات و علوم انسانی، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، رایانامه: Z.keshavarz@theo.ui.ac.ir

۲. استادیار گروه شیعه‌شناسی، دانشکده الهیات، دانشکدگان فارابی دانشگاه تهران، قم، ایران، رایانامه: muslimtaheri@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	هدف: تأمل بر خانواده به مثابه زیست‌پایه، نیازمند نگاه به تاریخ اجتماعی است اما گم‌گشتگی بعد اجتماعی تاریخ در ایران، مانعی سرسخت در برابر این تأمل بوده است. خانواده به‌رغم آنکه همواره به‌عنوان اجتماع پایه معرفی می‌شود، نهادی به‌غایت اثرگذار در زیست عمومی جامعه است و مقیاس خرد آن به‌معنای کم‌اهمیت بودن آن نیست و دقیقاً به همین سبب، اثرگذاری‌های متقابل این نهاد با دیگر نهاد، همواره محل اندیشه‌ورزی بوده است. خانواده به‌رغم آنکه همواره به‌عنوان اجتماع پایه معرفی می‌شود، نهادی به‌غایت اثرگذار در زیست عمومی جامعه است و مقیاس خرد آن به‌معنای کم‌اهمیت بودن آن نیست و دقیقاً به همین سبب، اثرگذاری‌های متقابل این نهاد با چهار نهاد مطرح دیگر در جامعه‌شناسی، همواره محل تتبع و اندیشه‌ورزی بوده است. از اساس جامعه‌شناسی استانداردهای سخت‌گیرانه‌ای برای انتساب عنوان نهاد به برخی ساختارها داشته است و تنها پنج ساختار موفق به کسب سایر این استانداردها شده‌اند که عبارت از نهاد سیاست، نهاد اقتصاد، نهاد آموزش، نهاد دین، و نهاد خانواده هستند. حتی صرف عظمت ساختارهایی غیر از خانواده که جامعه‌شناسی عنوان نهاد را به آنها اطلاق کرده است می‌تواند گویای اهمیت خانواده در این مجموعه باشد. بخشی از این اهمیت ناشی از آن است که خانواده می‌تواند منشأ کنش‌هایی باشد که در صورت تداوم و محیا بودن شرایط، سایر نهادها را متأثر سازد. به‌عنوان مثال و متناسب با موضوع پژوهش حاضر، کنش‌های زنان به عنوان جزء اساسی خانواده، در صورت تنوع و در صورت شکستن برخی قالب‌های مکرر می‌تواند بر نهادهایی با مقیاس‌های بزرگتر نیز تأثیر بگذارد. خانواده در عین حال می‌تواند محل اثرپذیری از سایر نهادها نیز باشد و فی‌المثل نوع سیاست‌گذاری‌های ساختار حکمرانی می‌تواند به پیشران‌هایی در حوزه خانواده بدل شود.
کلیدواژه‌ها: پیشران حکمرانی، خانواده، زنان، کنش‌مندی، کنش سنتی، کنش عاطفی	روش‌شناسی: بر این اساس، سؤال اصلی پژوهش آن است که آیا کنش‌های زنان عصر صفوی یکدست بوده است یا متنوع؟ و آیا نسبتی احتمالی میان این کنش‌ها با پیشران‌های حکمرانی صفویه وجود داشته است؟ پژوهش حاضر بر این فرضیه که نسبت‌هایی میان کنش‌های زنان با پیشران‌های حکمرانی در عصر صفویه وجود دارد، تمرکز کرده است اما در ادامه، کنش سنتی و عاطفی را جستجو کرده است. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی-تحلیلی به اعتبار تحلیل داده‌های تاریخی در نظریه ماکس وبر، گویای وجود کنش زنان عصر صفوی به‌رغم برخی کلیشه‌های محدودکننده خانواده است.
	یافته‌ها: رویکرد بینارشته‌ای پژوهش حاضر با مبنا قرار دادن نظریه‌ی سنخ‌بندی انواع کنش‌ها توسط وبر و جستجوی این کنش‌ها بر اساس داده‌های کم‌شمار مربوط به زنان دوره صفویه سعی در انعکاس این معنا داشت که صفویه به‌رغم آنکه نمونه‌ای نسبتاً درخشان از دگرگونی‌های کم‌سابقه در سپهر سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بوده است به نظر می‌رسد آنجا که نوبت به گشودن دروازه نقش‌های متهورانه به روی زنان است مواجهه‌ای بسیار تخفیف‌آمیز داشته است. زنان را تنها شایسته نقش‌هایی محدود به چارچوبه خانواده دانسته و در چارچوبه گفته شده نیز صرفاً به نقش‌های محول بسنده کرده است و چنین وضعیتی را عمدتاً از طریق برخی پیشران‌های حکمرانی ایجاد نموده است. کنش‌های سنتی و کنش‌های عاطفی عموماً تابعی از پیشران‌هایی چون پایگاه اخباری صفویه و اعمال قوانین محدودیت‌زا بوده‌اند. این کنش‌ها متأثر از پیشران‌هایی چون تربیت فرزندان تا مرحله‌ای، فرزندان‌آوری، ظرفیت‌های جنسی، خانه‌داری، فعالیت‌های یدی، دامداری، زراعت، پشم‌ریسی و نظایر آن و مادرانگی درباره کنش‌های سنتی و عاطفی یادشده می‌باشد.

استناد: کشاورز، زهرا سادات. و طاهری کل کشوندی، مسلم. (۱۴۰۳). کنش‌مندی زنان خانواده در تعاطی با پیشران‌های حکمرانی در عصر صفویه، ۱۵ (۲۷)، ۱۸-۱.

Doi: [10.22059/ijar.2025.388317.459899](https://doi.org/10.22059/ijar.2025.388317.459899)



ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.

مقدمه

صفویه در مقام دوره‌ای که حاوی چرخش‌هایی مغایر با برخی ادوار پیش از خود بوده است (نوایی و غفاری‌فرد، ۱۴۰۳). می‌تواند به مثابه نمونه‌ای نسبتاً مناسب جهت مطالعه خانواده و همچنین گونه‌ای نسبتاً بدیع از اثرگذاری نهاد سیاست بر خانواده در نظر گرفته شود؛ زیرا تغییر رویکرد در برخی زمینه‌ها، عصر مربوطه را به موضوعی درخور توجه بدل نموده و به همین دلیل، جهت‌گیری پژوهش حاضر نیز معطوف به چنین زمینه‌هایی و به‌طور خاص، متمرکز بر تغییرات نسبی نهاد خانواده از سویی و نهاد حکمرانی از سوی دیگر خواهد بود. بدین ترتیب کنش‌های زنان در این پژوهش بازتاب‌دهنده وضعیت نسبی نهاد خانواده خواهد بود (ساروخانی، ۱۳۷۰: ۱۳۴) و پیشران‌های حکمرانی وقت، انعکاس‌دهنده وضعیت احتمالی نهاد سیاست، در نظر گرفته شده است (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۱۹-۱۱۰)، تا از این طریق مطالعه خانواده به اجزاء آن تقلیل نیابد. همچنین سعی می‌شود میزانی از تاریخ اجتماعی به‌وسیله تاریخ سلطانی (پیشران‌های حکمرانی) از حالت مسکوت خارج گردد؛ زیرا پیشران‌های حکمرانی نهاد سیاست در تواریخ سلطانی منعکس شده است و داده‌های مربوط به خانواده تنها از طریق توجه به برخی اجزاء خانواده، از جمله زنان، قابل استخراج خواهد بود تا مقاله در سطح بررسی نهاده‌ها، شکلی انضمامی بیابند و از کلی‌گویی فاصله گرفته شود.

پژوهش حاضر سعی دارد نشان دهد که نهاد حکمرانی، چگونه و با چه فرآیندی از ناحیه پیشران‌های حکمرانی بر شکل‌گیری کنش‌های سنتی و عاطفی زنان تأثیرگذار بوده است. متناظر با این فرضیه در صدد پاسخگویی به این سؤالات است که آیا کنش‌مندی زنان در عصر صفویه یکدست بوده یا متنوع؟ و آیا شباهت‌هایی بین این کنش‌مندی با سیاستگذاری‌های ساختار حکمرانی در دوره مورد نظر وجود دارد؟

دستیابی به پاسخ موارد گفته شده تنها در پرتو قیده‌های زیر ممکن می‌گردد:

(الف) ارتباط و اثرگذاری پیشران‌های حکمرانی صفوی بر کنش زنان این عصر لزوماً به‌صورت مستقیم نبوده و اغلب به شکلی غیرمستقیم، کنش مربوطه را متأثر ساخته است. گو اینکه در آن دست از نظریه‌های جامعه‌شناختی (نظریه‌های برد متوسط^۱) که مبتنی بر تلفیق سطح خرد و کلان هستند (نیومن^۲، ۲۰۰۰: ۵۸؛ رینولدز^۳، ۱۹۷۱: ۷۵)، اثرگذاری سطوح کلانی چون پیشران‌های حکمرانی بر سطوح خردی چون خانواده و زنان، عموماً از نوع غیرمستقیم می‌باشد و استراتژی پژوهش حاضر براساس همین رابطه غیرمستقیم میان سطح خرد و کلان خواهد بود.

(ب) ارتباط و اثرگذاری پیشران‌های حکمرانی صفوی بر کنش زنان این عصر لزوماً قطعی نبوده و امری احتمالی می‌باشد. گو اینکه طبق نظریه وبر: «قضایای تعیین‌شدگی عنصری از جامعه توسط عنصری دیگر باید به زبان احتمال بیان شوند» (آرون، ۱۳۷۷: ۵۸۶). بنابر خصلت غیرقطعی علم مدرن نیز بیان رابطه قطعی میان پدیده‌ها، نه ممکن است و نه مطلوب. چنانچه خصلت ابطال‌پذیری^۴ و احتمالی علم نه یک نقص که مزیت علم مدرن است و علم تاریخ نیز از این قاعده مستثنی نیست.

(ج) کاوش در نحوه اثرگذاری این دو نهاد یعنی: نهاد خانواده (با مرکزیت زنان) و نهاد سیاست (با مرکزیت پیشران‌های حکمرانی) در گرو توجه مخاطب این نوشتار به این دو، به مثابه بازوهای اجرایی پژوهش است؛ زیرا یک رکن پژوهش حاضر، کنش‌های سنتی و عاطفی زنان و رکن دیگر، نحوه اثرگذاری پیشران‌ها بر این کنش‌ها است. در نتیجه، توجه همزمان مخاطب به این دو بُعد، تنها مسیر

^۱ Middle-range Theory

^۲ Neuman

^۳ Reynolds

^۴ Falsifiability

رسیدن به یک افق دید مشترک میان محقق و مخاطب خواهد بود. به عبارتی این توجه دو جانبه، انسجام انداموار پژوهش را تضمین می‌نماید.

(د) قید پایانی اینکه، پیشران‌های حکمرانی صفویه یکدست نبوده و از نظر زمانی شدت و ضعف داشته است. به عبارتی هر پیشران، در مقاطعی از صفویه شدت یافته و در مقاطعی دیگر به ضعف گراییده اما از آنجایی که طبق نظریه‌های مربوط به پیشران‌های حکمرانی، دامنه اثرگذاری پیشران‌های نهاد سیاست، همواره دامنه‌دار بوده است، بنابراین حتی در مقاطعی که این پیشران‌ها به ضعف گراییده، تأثیراتی بلندمدت بر شرایط اجتماعی، از جمله بر کنش‌های سنتی و عاطفی زنان داشته است.

روش‌شناسی

از جمله روش‌های مفید برای ترسیم منظومه‌ای از پژوهش‌های پیشینه، مدل مفهومی پویا می‌باشد. تا از مرزبندی قاطع میان مطالعات پیشینه پرهیز گردد اما پیش از مدل مفهومی، به شیوه انتخاب نمونه‌ها در جدول زیر پرداخته خواهد شد. به دلیل تعیین معیارهایی برای انتخاب نمونه‌ها، نمونه‌گیری از مطالعات پیشینه به روش هدفمند^۱ صورت گرفته و با توجه به معرفی برخی از پیشینه‌ها در دیگر مطالعات پیشینه، از شیوه گلوله برفی^۲ نیز استفاده شده است.

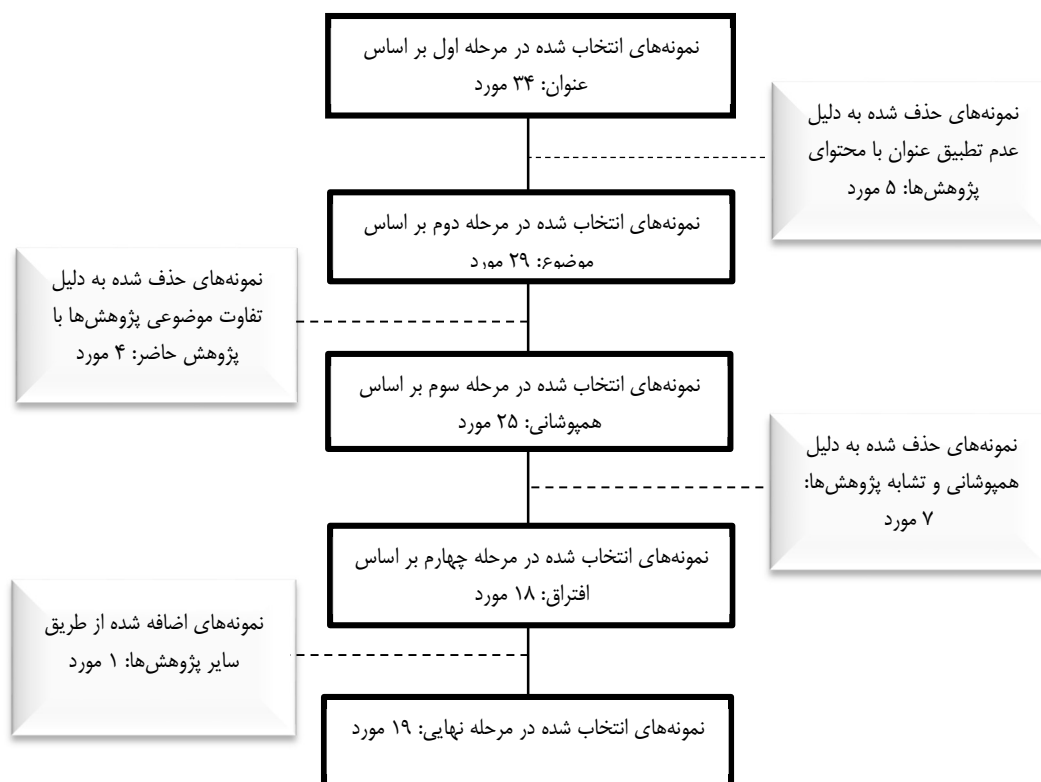
جدول (۱): شیوه نمونه‌گیری و سایر مشخصات مربوطه

ردیف	روش نمونه‌گیری	معیارهای انتخاب نمونه‌ها	فرآیند انتخاب نمونه‌ها
۱	هدفمند	عنوان، موضوع و یافته‌های پژوهش‌ها	کاهش
۲	گلوله برفی	معرفی زنجیره‌ای	افزایش

مشخصه‌های نمونه‌گیری در جدول بالا، به فرآیند گزینش نمونه‌های پیشینه، طبق نمودار زیر منجر گردید.

^۱. Judgmental Sampling

^۲. Snowball Sampling



نمودار (۱): فرآیند گزینش پژوهش‌های پیشینه (جهت مطالعه: بالا به پایین)

طبق نمودار شماره (۱)، در گام اول ۳۴ مورد از تحقیقات پیشینه که با موضوع تحقیق حاضر قرابت داشته‌اند انتخاب شدند. در گام‌های بعد تعداد ۵ مورد به سبب عدم تطابق عنوان تحقیقات پیشینه با محتوای آنها حذف گردیدند. تعداد ۴ نمونه نیز به سبب تفاوت حوزه موضوعی تحقیقات مربوطه با تحقیق حاضر حذف شدند. در ادامه، تعداد ۷ نیز مورد به سبب تکراری بودن حذف شدند. در گام نهایی، یک تحقیق از مطالعات پیشینه به مجموعه پیشینه اضافه گردید و در نهایت ۱۹ پژوهش برای بخش پیشینه مورد بررسی قرار گرفتند.

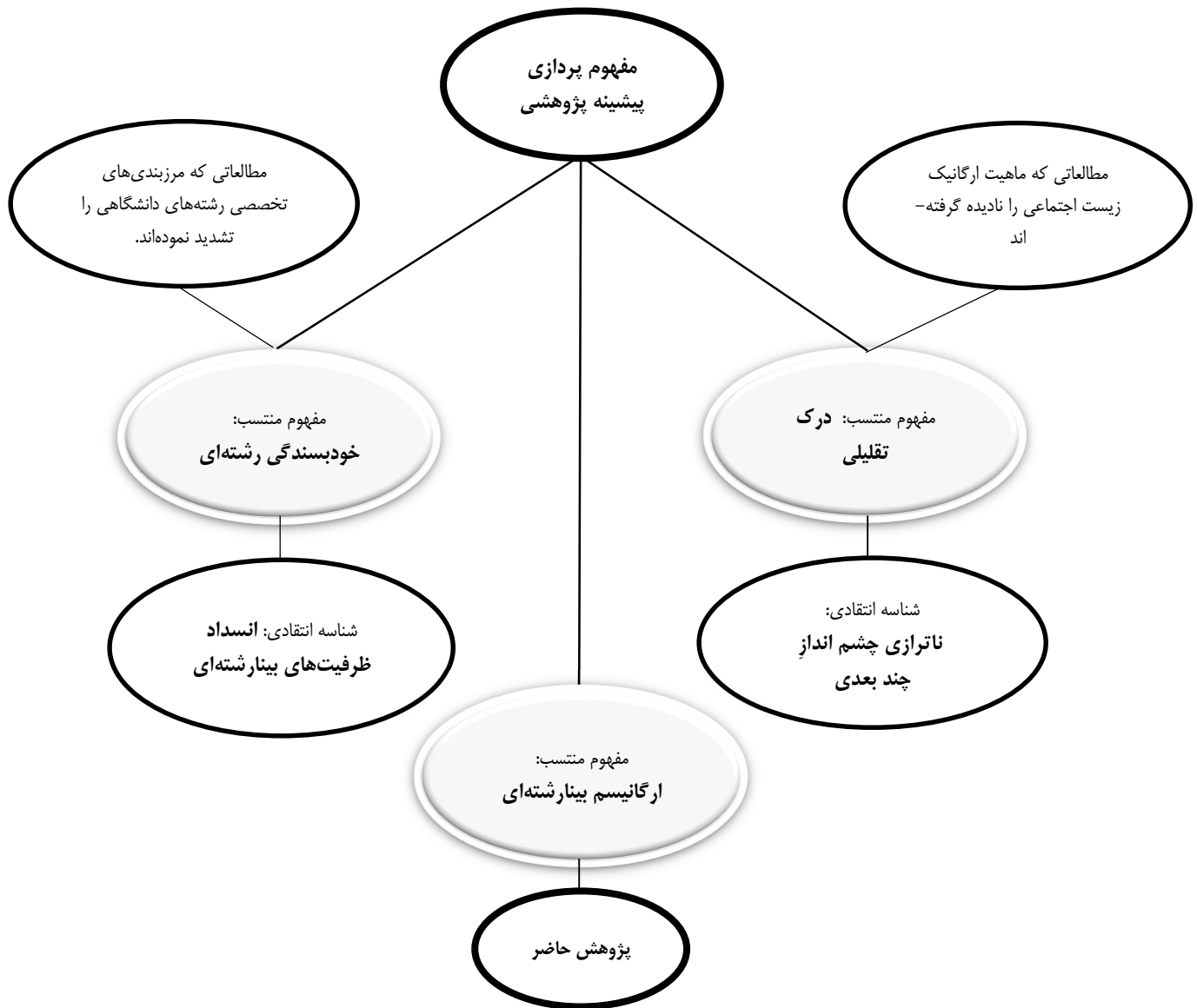
پیشینه پژوهش

طبق نمودار شماره (۲)، مطالعات پیشین به دو دسته عمده تقسیم می‌شوند. دسته اول آنهایی هستند که نامشان «خوبسندگی رشته-ای» است. این سنخ از مطالعات صرفاً جنبه تاریخی داشته‌اند و فاقد رویکرد بینارشته‌ای هستند. به همین سبب نتوانسته‌اند روابط بین نهاد خانواده با دیگر نهادها را بررسی کنند و به‌عنوان مثال قادر نبوده‌اند که تأثیرات متقابل میان نهاد خانواده و نهاد سیاست (پسران-های حکمرانی) را مورد پژوهش قرار دهند. به عبارتی ارزیابی و بررسی هر مقطع تاریخی در گرو جامعیت معرفتی می‌باشد و اگر صرفاً از منظر نوع خاصی از علوم آکادمیک به آن پرداخته شود، ارزیابی مربوطه فاقد بسندگی خواهد بود و تنها بُعدی از ابعاد متکثر مقطع مورد نظر را آشکار خواهد کرد. از این میان می‌توان به پژوهش نورالهی؛ فلاح‌زاده و خان‌محمدی (۱۳۹۲) با عنوان «بررسی نهاد خانواده در عصر صفوی» اشاره نمود که خانواده عصر صفوی را متأثر از ساختار فقهی-حقوقی و همچنین دیگر عوامل فرهنگی و

اقتصادی معرفی کرده‌اند. در مطالعه‌ای مشابه، طبسی و تقی‌زاده (۱۳۹۴) در پژوهش «تاریخ اجتماعی شیعیان در دوره صفویه با تأکید بر نهاد خانواده»، ساختار شیعی صفویه را منشأ تأثیراتی عمیق بر خانواده عصر صفوی عنوان کرده‌اند اما رویکردی صرفاً تاریخی به موضوع داشته‌اند و تاریخ را در تاریخ محصور کرده‌اند. در مجموع، این نوع از مطالعات پیشینه، در نوع کلاسیک علم تاریخ متوقف شده‌اند و در عین ارزشی که برای منظومه علمی تاریخ دارند، نتوانسته‌اند یک کل یکپارچه از نسبت خانواده با دیگر ارکان سیاسی، اقتصادی و فرهنگی را بازخوانی کنند. بنابراین شناسه یا ویژگی انتقادی قابل طرح در خصوص این نوع از تحقیقات آن است که آنها به یک گشایش در درک عام تاریخ دست نیافته‌اند و یکی از علل این امر، بی‌مهری نسبت به ظرفیت‌های بینارشته‌ای علوم در کنار علم تاریخ می‌باشد.

دسته دوم تحقیقات، آنهایی هستند که صرفاً بر وضعیت زنان متمرکز شده‌اند و به‌رغم ارزشی که دارند موفق به درک وضعیت زنان در نهاد خانواده و در نسبت با دیگر نهادها نشده‌اند. به همین سبب آنها ذیل عنوان «درک تقلیلی» دسته‌بندی می‌شوند. به عبارتی فهم هر بخش از جامعه مستلزم درک سیستماتیک آن بخش با سایر بخش‌ها می‌باشد. این در حالی است که پژوهش‌های مربوطه با مغفول گذاردن روابط نهاد خانواده با دیگر بخش‌ها به نادیده نگاری برهم کنش میان آنها منجر شده است و در نتیجه پژوهش‌هایی از این دست را در معرض تقلیل روابط بینانه‌ای به روابطی در خود غنوده قرار داده است. به‌عنوان نمونه، کعبه و فتحی (۱۳۹۹) در پژوهشی با نام «کارکردهای اجتماعی خانواده با تأکید بر نقش زن در عصر صفوی» و همچنین منتظرالقائم و شعبانی (۱۳۹۸) نیز در پژوهشی با نام «بررسی نقش فرهنگی زنان در عصر صفوی»، بر نقش زنان در سایر عرصه‌های علمی و عمرانی و فرهنگی توجه کرده‌اند اما این نقش‌ها را به طور مستقل تلقی نموده‌اند. بدین ترتیب، زنان نه در مقام طبقه (از حیث اقتصادی) نه به مثابه قشر (از حیث اجتماعی و خرده فرهنگی) و نه از بابت کنشگری نهاد قدرت (سیاسی) مورد بررسی قرار گرفته‌اند و در نتیجه شناسه یا خصیصه انتقادی قابل طرح درباره آنها این است که به یک تراز استاندارد از مواجهه چندبعدی درباره تاریخ دست نیافته‌اند و از جمله علل این امر، غفلت از درک ارگانیک زیست بشری می‌باشد.

البته بی‌گمان این نواقص صرفاً از منظری انتقادی مطرح شد و مطلقاً به معنای کم‌ارزش بودن پژوهش‌های پیشینه نمی‌باشد؛ زیرا هر دو دسته از این پژوهش‌ها، قابلیت تابش نور به سطوح مستور تاریخ اجتماعی را دارا می‌باشند و در خور تأمل هستند.



نمودار (۲): مدل مفهومی پیشینه مطالعاتی (جهت مطالعه: مقارن)

مطالعه حاضر به منظور فاصله گرفتن از فهم غیرسیستماتیک از خانواده تلاش داشته است که کنشگری زنان را در نسبت‌های احتمالی با برخی پیشران‌های حکمرانی نهاد سیاست واکاوی کند و به این منظور، از ظرفیت‌های جامعه‌شناسی استفاده نموده تا به درکی بینارشته‌ای در این زمینه دست یابد. در نتیجه تلاش داشته است که هم به درکی سیستماتیک از نهاد خانواده با دیگر نهادها دست یابد و هم برای تحقق این هدف، از ظرفیت‌های علوم اجتماعی در کنار علم تاریخ بهره بگیرد.

چارچوب نظری

تاکید پژوهش حاضر بر مفهوم نهاد می‌باشد؛ زیرا بررسی روابط میان خانواده و پیشران‌های حکمرانی ملزوم به وجود یک فصل مشترک است و در غیر این صورت فهم این مناسبات دشوار می‌گردد. گو اینکه «هر نوسان در یک نهاد، چه بسا نوسان‌هایی را در سایر نهادها به دنبال داشته باشد» (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۱۱). ضمن اینکه، پیشران‌های حکمرانی^۱ مشتمل بر قابلیت‌های حکومت برای تمهید و اعمال سیاست‌هایی در تراز اجتماعی است (فوکویاما^۲، ۲۰۱۳). نهاد به معنای «ساختار سیستماتیک الگوهای اجتماعی است که هدف از تأسیس آن، تحقق احتیاجات اساسی جامعه است» (کوئن، ۱۳۷۲: ۱۱۰).

بنیان نظری پژوهش بر نظریه‌ای از ماکس وبر، جامعه‌شناس-تاریخ‌دان به نام آلمانی درباره سنخ‌شناسی کنش‌ها^۳ استوار گردیده است؛ زیرا بیشترین تناسب را با موضوع پژوهش یعنی کنش‌های زنان عصر صفوی دارد. گو اینکه به تعبیر اوه فلیک، نظریه باید «بیشترین قرینگی^۴ را با موضوع پژوهش داشته باشد» (فلیک، ۱۳۹۰: ۴۳۰).

بنا بر گونه شناسی وبر، چهار نوع کنش وجود دارند:

۱) کنش عقلانی معطوف به هدف^۵: در این نوع از کنش، فاعل کنش هدفی روشن را در نظر دارد و تمام وسایل و اجرای رسیدن به هدف با هم به کار می‌برد.

۲) کنش عقلانی معطوف به ارزش^۶: در این نوع از کنش، فاعل کنش با پذیرش خطرات، به نحوی عقلانی رفتار می‌کند... نه برای آنکه به نتیجه‌ای برون ذاتی نسبت به اقدام خویش دست یابد، بلکه برای آنکه به تصویری که خود وی از افتخار دارد وفادار بماند.

۳) کنش انفعالی یا عاطفی^۷: این نوع از کنش در واقع عکس‌العملی است عاطفی که فاعل کنش در اوضاع و احوالی معین نشان می‌دهد. این کنش به طور بی‌واسطه ناشی از حال وجدایی یا خلق فاعل است.

۴) کنش سنتی^۸: کنشی که از عادت‌ها، عرف، یا باورهایی که طبیعت ثانوی فاعل را تشکیل می‌دهند بر می‌خیزد. در این کنش، فاعل کنش برای عمل سنتی خود نیازی به تصور یک هدف، یا درک یک ارزش یا احساس یک عاطفه ندارد بلکه فقط به اساس انگیزه بازتاب‌هایی که بر اثر ممارست‌های طولانی در او ریشه دوانیده‌اند عمل می‌کند (آرون، ۱۳۷۷: ۵۶۷-۵۶۸؛ وبر، ۱۳۷۴: ۲۸).

¹. Drivers of governance

² Fukuyama

³. Typology of Actions

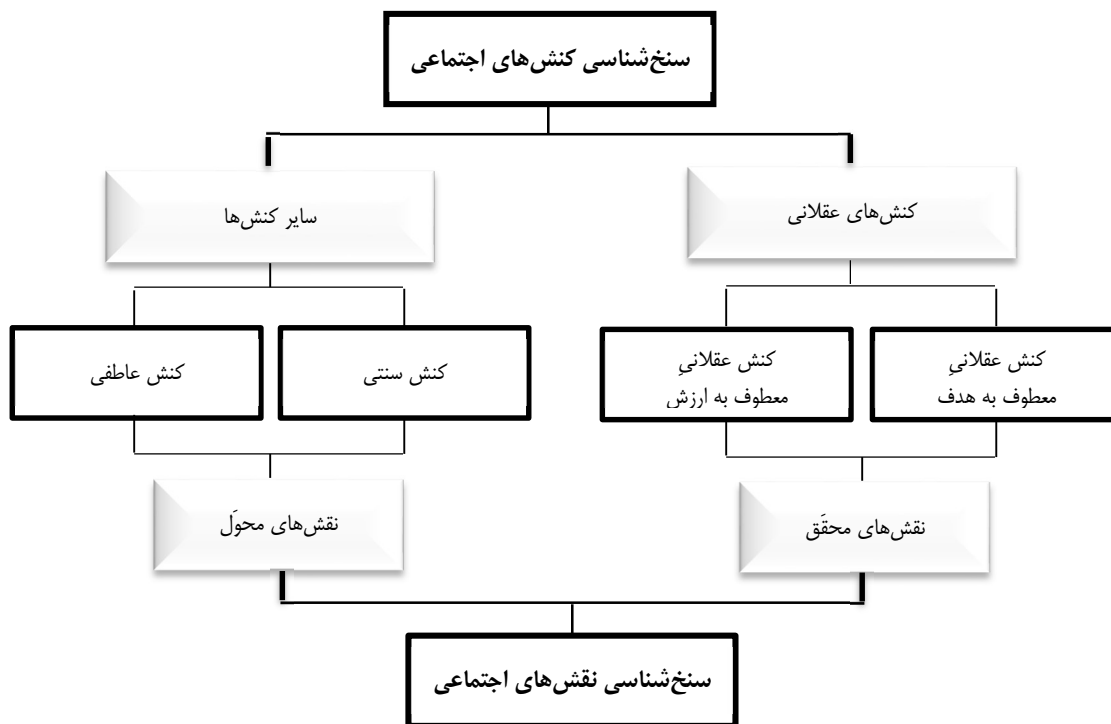
⁴. Indication

⁵. Rational-purposeful Action

⁶. Value-rational Action

⁷. Affective Action

⁸. Traditional Action



نمودار (۳): سنت‌شناسی کنش‌ها طبق نظریه جامعه‌شناختی وبر، و بازآرایی پایگاه نقشی آنها
(جهت مطالعه: بالا به پایین و پایین به بالا)

آنچنان که در نمودار شماره (۳) مشاهده می‌شود کنش‌ها به دو نوع عام عقلانی و سایر کنش‌ها تقسیم می‌شود. نوع عقلانی، خود مشتمل بر دو نوع معطوف به ارزش و معطوف به هدف می‌باشد که موضوع تحقیق حاضر نمی‌باشد. نوع دوم کنش‌ها شامل کنش-های سنتی و کنش‌های عاطفی می‌باشد که نوع عاطفی آنها بر ماهیتی غیرعقلانی، و نوع سنتی نیز بر ماهیتی زمانمند تاکید دارد. بنا بر ذهنیت رایج حتی در سطح دانشگاهی، عموماً کنش‌های سنتی و عاطفی در یک دسته قرار می‌گیرند و تلقی غالب بر آن است که هر کنش عاطفی، در عین حال کنشی سنتی نیز هست و بالعکس. این در حالی است که این دو کنش در تئوری وبر از یکدیگر متمایز می‌باشند و تفکیک آنها از یکدیگر به ما در جهت گونه‌شناسی کنش‌های زنان کمک می‌کند و مهمتر از آن، درک روشن‌تری نسبت به تاریخ اجتماعی را برای ما فراهم می‌کند.

در نقطه مقابل، آمیختگی ادراکی از کنش‌های سنتی و کنش‌های عاطفی، زمینه‌های کج فهمی در این باره را فراهم نموده و سبب گردیده است که اتخاذ نقش‌های عاطفی از سوی زنان در گذار تاریخی، به مثابه جلوه‌ای از کنش‌های سنتی، فرسوده و منسوخ در نظر گرفته شود و این امر کنش‌های عاطفی همچون مادری کردن را ذیل کنش‌های سنتی قرار داده و از اساس زنان را در طول تاریخ در گیر سنت‌های محض و کلیشه‌ای قرار دهد.

تلاش نوشتار مربوطه بر آن است که مشخصاً بر این دو کنش از میان کنش‌های چهارگانه گفته شده متمرکز شود تا با مرزبندی آنها بر اساس داده‌های تاریخی، بر تلقی پر اعوجاج یاد شده فائق آید. بنابراین از جمله علل محدود شده به کنش‌های سنتی و عاطفی، تمرکز بر تفکیک این دو نوع کنش بوده است تا از در هم آمیختگی این دو کنش به تمایز مفهومی آنها دست یافته شود. البته محدود شدن به دو کنش یادشده مطلقاً به معنای عدم وجود کنش‌های عقلانی در میان زنان عصر صفوی نمی‌باشد.

گونه‌شناسی کنش‌های زنان و پیشران‌های حکمرانی متناظر

بر اساس پایگاه تئوریک پژوهش، جستاری در داده‌های تاریخی عصر صفوی گویای نمونه‌هایی متفاوت از کنش‌های چهارگانه یادشده در میان زنان این عصر می‌باشد. هرچند که نسبت این داده‌ها در خصوص این کنش‌ها هم‌وزن نبوده و این امر بنا بر خصلت ناهم‌تراز هر جامعه‌ای، امری طبیعی می‌باشد؛ زیرا قطعاً نمی‌توان نگاهی پوزیتیویستی را به پدیده‌های انسانی و اجتماعی تحمیل نمود. گو اینکه به تعبیر شارح آراء وبر «ما باید جامعه‌ای را که از سایر انواع کنش نیز برخوردار است به رسمیت بشناسیم چون سایر انواع کنش نیز باید پابرجا باشد» (آرون، ۱۳۷۷: ۵۶۸). جستجوی کنش‌ها در این باره از آنجایی اهمیت دارد که می‌تواند دلالتی نسبی بر یکدستی یا تنوع کنشی زنان این عصر باشد و از همین ناحیه ضمن متحول یا ایستا نشان دادن خانواده در صفویه، گویای نشانه‌هایی هرچند مقدماتی، در خصوص وجود عناصری نسبتاً پساسنتی در عصر گفته شده باشد. افزون بر این، براساس درکی سیستماتیک از جامعه، چه بسا برخی پیشران‌های حکمرانی صفویه نیز از حیث اثرگذاری بر کنش‌های زنان، محل تأمل باشد. بر همین اساس در ادامه، ضمن بررسی نوع کنش‌های زنان در عصر صفوی، پیشران‌های مؤثر بر این کنش‌ها نیز در مقام احتمال مطرح می‌شود؛ زیرا طبق نظریه وبر؛ «تأثیرپذیری جزئی از جامعه توسط جزئی دیگر باید به شکلی احتمالی مطرح گردند» (آرون، ۱۳۷۷: ۵۸۶).

کنش‌های سنتی در میان زنان عصر صفوی

حجیم‌ترین بخش از نقش‌هایی که در عصر صفوی برای زنان قائل شده‌اند نقش‌هایی است که بنابر مفهوم‌شناسی چارچوب نظری پژوهش حاضر، از نوع محول بوده‌اند. به عبارت دیگر، زنان فارغ از نوع نقش‌هایی که داشته‌اند، حتی نمی‌توانستند خود نقش-هایشان را انتخاب کنند و به همین سبب نقش‌های اجرایی آنها عموماً توسط نظام مردسالار، مشخص و انتخاب می‌شده و به زنان واگذاری می‌گردیده است اما این نظام مردسالار، خود محصول ساختار بزرگتری است که با نام سنت شناخته می‌شود. سنت مشتمل بر ویژگی‌های متعددی است اما یکی از اصلی‌ترین شاخص‌های آن، استمرار یک شیوه یا نگاه به امور است. به عبارتی، آنچه به چنین شیوه یا نگاهی اعتبار می‌بخشد و جامعه را مکلف به پذیرش آن می‌کند، قدمت و استمرار آن است و نگاه مردسالار به زن نیز محصول نگاه سنتی و صاحب قدمت به زن بوده است. بنا بر این نگاه، سنت ایجاب می‌نموده است که زنان ناگزیر از پذیرش نقش-های کهنی باشند که سنت به ارمغان آورده است. این نقش‌ها کنش‌هایی را در پی داشته که بنا بر طبقه‌بندی وبر شامل نقش‌های سنتی می‌شوند و این کنش ذیل کنش‌های غیرعقلانی جای می‌گیرند.

اگر پذیرفته شود که سفرنامه‌نویسان از مهمترین ناقلان داده‌های تاریخی عصر صفوی بوده‌اند در این صورت، وضعیت زنان این عصر را می‌توان از مستندات آنان دریافت. در این دست منابع، زنان صرفاً نقش‌هایی سنتی همچون تولید مثل و برآوردن نیازهای جنسی مردان داشته‌اند. فی‌المثل حتی شاه‌عباس اول که دیدی فراخ‌تر به امور داشت بنا بر همین نقش‌های سنتی و جنسی، «بعضاً فرمان می‌داد که زنان مسلمان و غیرمسلمان، و همچنین زنان ایرانی و خارجی در پیشگاه بازارها به صف شوند تا خواجگان، خوش

سیماترین آنان را برگزیده و به حرمسرا بفرستند» (آصف، ۱۳۴۸: ۸۴-۶۹) و «گاه برای انتخاب دختران زیبا به جلفا، محله ارامنه اصفهان می‌رفت» (شاردن، ۱۳۴۵: ۴۰۰). معزالدين فطرت حتی صفات ظاهری و زشتی و زیبایی زنان دادخواه را در رأی قضات عصر صفوی مؤثر دانسته است (فطرت، بی تا: ۱۷۴).

شاردن این نقش‌های سنتی را با این تعبیر توصیف کرده است که: «زنان فضیلتی ندارند مگر خدمت نمودن به مردان و فرزندآوری» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۶۲۹). بر همین اساس تاورنیه نیز می‌نویسد: «زنان فاقد آموزش‌اند و مهارت خاصی ندارند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۱۳۲۳/۱). تصریح شاردن بر فقدان آموزش برای زنان، گویای آن است که نقش‌های سنتی زنان نتیجه محرومیت بزرگتری همچون بی‌بهره بودن زنان از امکانات آموزشی بوده است و این امر گویای عدم وجود پیشران‌های آموزشی و فرهنگی در سطح حکمرانی وقت است. البته تربیت فرزندان تا نوجوانی نیز در زمره کنش‌های زنان بوده است. گو اینکه شاردن می‌نویسد: «فرزندان ایرانیان تا پیش از ورود به اجتماع افرادی عاقل، درستکار، با ادب، و در گفتار و کردار پاک و هنرمندند» (شاردن، ۱۳۴۵: ۷۶۷/۲).

فروکاستن نقش‌های زنان عصر صفوی به زیندگی ظاهری و توان باروری، محدود به زنان طبقات پایین نبوده است و زنان نجیب زاده در طبقه اشراف نیز عموماً نقش‌هایی در همین حدود داشته‌اند. اولویه در همین رابطه می‌نویسد: «وظیفه اصلی زنان نوباوه و جوان، همخوابگی با سلطان می‌باشد» (اولویه، ۱۳۷۱: ۱۶۰).

جلوای از نقش‌های سنتی زنان، متعه یا صیغه شدن آنها است که عمیقاً متأثر از پیشران‌های حکمرانی، از جمله قانونی بودن فعل صیغه یا متعه در عصر صفوی است تا جایی که شاردن یکی از چهار نوع طبقه زنان عصر صفوی را زنان صیغه‌ای معرفی می‌کند (شاردن، ۱۳۵۰، ۳۴۱/۲-۳۳۹). نکته حادثر در خصوص تأثیر پیشران‌های حکمرانی وقت بر این وضعیت، فقدان تعیین مسئولیت‌های حقوقی برای مردانی است که زنان را صیغه می‌کردند. گو اینکه: «اشخاص متوسط، زنان اجاره‌ای می‌گیرند و به این شکل در نهایت سهولت و به میل خود هر گاه اراده کنند آنها را رها می‌کنند» (شاردن، ۱۳۵۰، ۳۴۲/۲). ضمن اینکه الگوی رفتاری شاهان صفوی نیز چنین وضعیتی را در سطح جامعه منتشر می‌کرد؛ زیرا فی‌المثل: «زنان حرمسرای شاه‌عباس اول را پانصد نفر گفته‌اند» (فلسفی، ۱۳۵۳: ۲۱۵/۲). همچنین «تعداد زنان حرمسرای شاه‌سلیمان را بالغ بر هشتصد زن دانسته‌اند» (سانسون، ۱۳۴۶: ۱۱۹) و «تعداد زنان حرمسرای شاه‌سلطان حسین را هزار نفر ذکر نموده‌اند» (آصف، ۱۳۴۸: ۷۰). طبق الگوی رفتاری شاهان صفوی نیز «طبق سنت بسیار زشت دربار ایران... پادشاه می‌تواند کنیزکان خود را به میل خودش به افرادی به غایت پست ببخشد که نمونه آن شاه‌سلیمان است که یکی از زنان خود را به یک گازر بخشید» (کارری، ۱۳۴۸: ۹۰). شاردن اشاره می‌کند که عدم مباردت به صیغه از سوی بخشی از جامعه مردان عصر یاد شده نه به سبب محدودیت‌های قانونی و حکومتی در این زمینه بلکه: «عدم استطاعت مالی در اداره کردن زنان متعدد» است (شاردن، ۱۳۵۰، ۳۴۲/۲). این امر نشان از آن دارد که پیشران‌های حکمرانی در این زمینه کاملاً با ایجاد خلا حقوقی، امکان محدود کردن زنان به نقش‌های سنتی و عاطفی را می‌داده است.

دیگر نقش سنتی یعنی توان باروری را شاردن اینگونه مورد اشاره قرار داده است: «کارآمدی زنان دربار مربوط به فرزندآوری آنان است» (شاردن، ۱۳۵۰، ۳۸۶/۳). به همین سبب زنان میانسال و سالخورده که فاقد دو عنصر زیبایی و باروری بوده‌اند صرفاً «به منظور خدمت در حرمسرا به کار گرفته می‌شدند» (کرویس، ۱۳۸۰: ۳۰۱). فروکاستن کنش‌ها و نقش‌های زنان به ویژگی‌های جنسی و تولیدمثلی حتی در گفتار مرسوم عصر صفوی نیز بازتاب داشته است. فی‌المثل اسماعیل دوم زنان را با لفظ عورات و مخدرات خطاب می‌کند و می‌گوید: «دخل عورات در امور مملکت لایق ناموس سلطنت و پادشاهی نیست» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۲۰۱/۱) و «آشنایی مردم به مخدرات استار دودمان علیه قبیح است» (واله‌اصفهان، ۱۳۷۲: ۵۲۱). اطلاق لفظ عورت برای زنان حتی در ادبیات داستانی عصر

صفوی نیز انعکاس داشته است و در کتاب سفینه فطرت بارها از این لفظ برای خطاب نمودن زنان استفاده شده است (فطرت، بی‌تا: ۲۸۹).

کنش‌های عاطفی در میان زنان عصر صفوی

همچنین نقش‌های عاطفی که نمونه مهم آن مادرانگی است از محدود نقش‌هایی بوده است که کنش‌های زنان عصر صفوی محدود به آن بوده است. ایفای نقش عاطفی از سوی زنان عصر صفوی بعضاً در مواردی مورد اشاره قرار گرفته است که؛ «محافظت نمودن از فرزندان در برابر مجادلات سیاسی» (کروسینسکی، ۱۳۶۳: ۱۲۳) و «جستجوی فرزندان پس از رخداد جنگ‌ها» (منجم‌یزدی، ۱۳۶۶: ۲۱۵) از جمله آنها است.

از جمله مستندات بسیار مهم که در فقدان اطلاعات لازم از حیث تاریخ اجتماعی می‌توان به آنها استناد کرد نقوش برجای مانده است که بر نقش عاطفی زنان در عصر مربوطه دلالت دارد؛ زیرا در این نقوش، زنان اغلب به همراه کودکانشان تصویر شده‌اند و نه مستقلاً. این امر به خوبی نشان می‌دهد که عام‌ترین و جدی‌ترین نقش و کنشی که برای زنان متصور بوده‌اند مادرانگی بوده است و به تعبیر ولش: «گنجینه‌ای از اطلاعات فرهنگی و اجتماعی عصر صفوی را در اختیار ما می‌گذارد» (ولش، ۱۳۸۵: ۱۵). از جمله، تصویری از شاهنامه تهماسبی که به سفارش شاه اسماعیل تنظیم شد، مربوط به صحنه تقدیم شاهنامه به سلطان که در آن کودکان در کنار زنان و خارج از صحنه اصلی تصویر شده‌اند (ولش، ۱۳۸۵: ۲۸) و یا تصویری مربوط به پادشاه در حال پذیرش هدایایی از هند که در آن کودکان به دور از مردان و در کنار زنان تصویر شده‌اند (ولش، ۱۳۸۵: ۲۸). همچنین روایت مصوری از هفت اورنگ که به سفارش حاکم مشهد، ابراهیم میرزا تنظیم شد و در آن، جمعیتی از مردم در بازار در رفت‌وآمد هستند و کودکان موجود در این تصویر همگی در کنار مادرانشان تصویر شده‌اند و یا تصویری از زنان در پس پنجره‌ها که همگی به اتفاق کودکانشان نمایش داده شده‌اند. البته مادرانگی شامل تربیت فرزندان تا مرحله نوجوانی نیز می‌شد. اولیویه در این رابطه می‌نویسد: «زن موظف به نگهداری و تربیت فرزندان نیز بود» (اولیویه، ۱۳۷۱: ۸۶).

افزون بر این نقوش، به‌عنوان مستندی بر کنش‌مندی عاطفی مربوط به مادرانگی، از برخی داده‌های سفرنامه‌ها نیز می‌توان دریافت که حتی چه بسا جایگاه زنان عصر صفوی در بسیاری از موارد موکول به مادرانگی آنان بوده است. گو اینکه فی‌المثل تاورنیه نقل می‌کند که: «هر یک از زنان حرمسرا که صاحب فرزند می‌شدند مالک عمارتی مستقل و خواجه و خدمتکار می‌شدند» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۵۰۷). در میان طبقات عمومی جامعه نیز: «زنان زر خرید و کنیز اگر مادر شوند منزلت یافته و دیگر زر خرید محسوب نمی‌شوند بلکه به مثابه مادر منکوحه مورد تکریم و پاسداشت قرار می‌گیرند» (شاردن، ۱۳۵۰: ۳۴۰/۲).

به عبارتی گویی عالی‌ترین نقشی که می‌توانست حتی اعتبار و موقعیت زنان دربار را ارتقا بخشد مادر شدن آنها بوده است اما نکته مهم در این میان آن است که محول نمودن این نقش‌ها به زنان و محدود نمودن آنان به این نقش‌های عاطفی، پیامدهای دیگری را نیز بر کنش‌های آنان مترتب می‌ساخته است. از آن جمله اینکه: «زنان به این سبب، به ترفندهای خرافه‌آمیز برای باردار شدن متوسل می‌شدند» (کرویس، ۱۳۸۰: ۳۰۱). در نمونه‌ای از این خرافه‌گرایی، کمپفر نقل می‌کند که: «مردمان ایران علاج بیماران را از آب لگن یا آبی که به هر شکل، از تشعشع شاه متأثر شده باشد طلب می‌کنند... آنان شفا را بیشتر در آب لگن شاه جستجو می‌کنند تا در داروهای داروخانه» (کمپفر، ۱۳۶۰: ۱۵) و «زنان در اثر جبر اجتماعی برای بچه‌دار شدن به خرافات متوسل می‌شدند»

(شاردن، ۱۳۷۲: ۱۱۵). کارری می‌نویسد: «برخی زنان برای بچه‌دار شدن از زیر چوبه دار مجازات عبور می‌کنند یا از جوی فاضل آب حمام مردانه می‌پرند» (کارری، ۱۳۴۸: ۳۵/۱).

بنابراین، محدود شدن زنان صفوی به نقش‌های سنتی و عاطفی یادشده، کنش‌های آنان را نیز سنتی و عاطفی یا هیجانی می‌ساخته است که خرافه‌گرایی نمونه‌ای از آن است و اخباری شدن پیشران حکمرانی صفویه را می‌توان دست‌کم از ثلث سوم صفویه که اخباری‌گرایی بر اصولی‌گرایی غلبه نمود، در این امر مؤثر دانست. غلبه فقه اخباری بر فقه اجتهادی و استنباطی، غلبه تقلید بر تعقل فلسفی و غلبه علوم نقلی بر علوم عقلی به خوبی زمینه‌ساز بسط خرافه بود. نمونه مهمی از این زمینه‌سازی مربوط به خرافه‌هایی چون حجیت یافتن رؤیا نزد اخباریون بود. گو اینکه استرآبادی، مؤسس اخباریه: «معتقد بود که رساله معارف اهل بیت در خواب به او ابلاغ گردیده است» (ابی صعب، ۱۳۹۸: ۸۶) و انعکاس این امر حتی از عصر شیخ حیدر نیز مسبوق به سابقه بود که: «سلطان حیدر در خواب دید که از مقابل او تاللو مطهر شهریار عالم و وصی رسول و ابن حیدر کرار نمود یافت و آن حضرت فرمود که ای فرزند هنگام آن شد که از صلب تو فرزند ما خروج کند و کافه کفر از عالم براندازد» (مؤلف ناشناخته، ۱۳۶۳: ۳۰). شدت یافتن خرافات در این عصر توسط اغلب سفرنامه‌نویسان خارجی نیز بازتاب یافته است (دلواله، ۱۳۸۰: ۷۴؛ تاورنیه، ۱۳۳۶: ۴۴۵).

حتی نگاهی به عناوین اطلاق شده به اخباریون در برابر اصولیون نشان می‌دهد که متأسفانه غلبه رویکرد اخباری در پیشران حکمرانی صفوی از مقطعی به بعد، مساوی با غلبه هیجانات و سنت‌ها بر تعقل و خردورزی بود؛ زیرا اغلب اسامی اطلاق به اصولیون عبارتند از «اهل استدلال و قیاس»، «اصحاب رأی»، «اجتهادکنندگان» و «متکلمان انتقادی» در مقابل، عناوین منتسب به اخباریون مشتمل بر «علمای قشری»، «حشویه»، «بنیادگرایان» و «ظاهریه» هستند (شهرستانی، ۱۳۶۱: ۲۸۵/۱-۲۸۳؛ ابن خلدون، ۱۳۵۹: ۹۰۷؛ خوانساری، ۱۳۹۰ق: ۳۲۲/۶؛ مفید، ۱۴۱۳ق: ۱۹ و ۲۳؛ کربن، ۱۳۷۷: ۴۹۹-۴۸۹؛ رازی، ۱۳۷۱ق: ۲ و ۱۰ و ۱۲؛ براون، ۱۳۷۵: ۲۶۶). سفرنامه‌نویسان عموماً زندگی زنان درباری را منعکس کرده و «چون زنان برای حضور اجتماعی با محدودیت‌های زیادی مواجه بوده‌اند، منابع تاریخ‌نگاری به ندرت به آنان پرداخته است» (سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ۱۳۴۹: ۲۱۳). بنابراین به باور برخی محققان، نمی‌توان محدودیت نقش‌های زنان دربار را برای عموم جامعه نیز صادق دانست اما آیا نفس عدم دسترسی به زندگی نیمی از جامعه یعنی زنان، خود گواهی بر محدود بودن نقش‌ها و کنش‌های آنان در آن عصر نیست؟ گو اینکه آنچه درباره نقش‌ها و کنش‌های زنان عموم طبقات درج گردیده نیز حاکی از آن است که در بهترین حالت، زنان این طبقات، افزون بر نقش‌های بیولوژیک همچون باروری و نقش‌های جنسی؛ «به امور کشت و زرع در روستا پرداخته و یا به گله‌داری در میان عشایر مبادرت می‌نمایند و... از فصولات چارپایان تپاله می‌سازند» (ولیویه، ۱۳۷۱: ۸۶). در همین رابطه فیگوئروا نیز می‌نویسد: «زنان شهری افزون بر خانه‌داری و بچه‌داری، به بافت فرش و ریسیدن پشم مشغول هستند... و زنان روستایی نیز به تیمار دام‌ها و تولید لبنیات می‌پردازند... و خیمه می‌بافند» (فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۱۲۹). او در خصوص زنان ترکمن می‌نویسد: «زنان به بافتن پارچه‌های ضخیم که در برپا کردن خیمه‌ها به کار می‌روند مشغول هستند» (همان، ۲۵۱).

پیشران‌های حکمرانی متناظر بر نقش‌های زنان عصر صفوی

انواعی از پیشران‌های حکمرانی صفویه را می‌توان در محدود نمودن زنان به نقش‌های محولی چون باروری و بچه‌داری و خانه‌داری و فعالیت‌های یدی مؤثر دانست که برخی مستقیم و برخی غیرمستقیم بوده‌اند. نمونه غیرمستقیم آن، همانطور که گفته شد، شایع شدن اخباری‌گری در ساختار حکمرانی و تأثیر آن بر خرافه‌گرایی بوده است و انواع مستقیم آن را می‌توان در سیاستگذاری‌های حکام مشخصاً برای زنان یافت. فی‌المثل: «امام جماعتی به نام سیدمحمد خوابی دید و شاه‌تهماسب به همین دلیل استغفار نمود و در سال

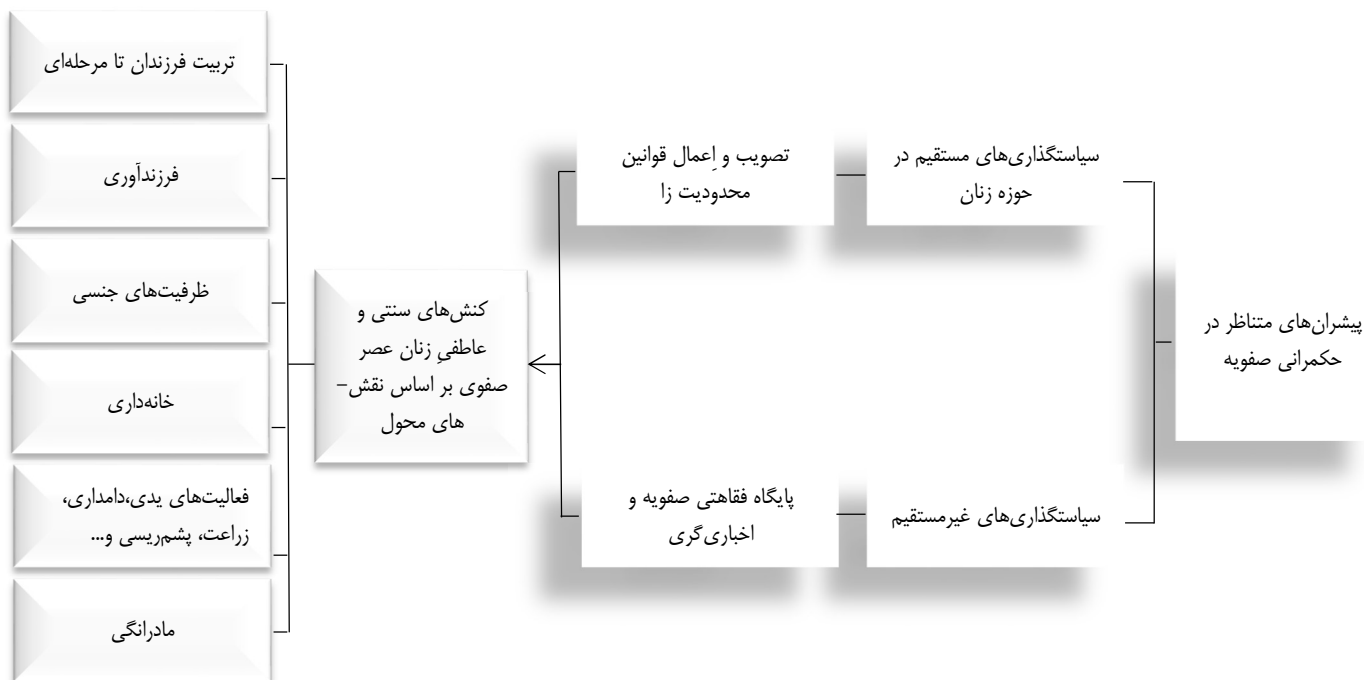
۹۳۹ه‍.ق، زنان را با مجموعه‌ای از محدودیت‌ها محصور نمود» (فلسفی، ۱۳۵۳: ۱۹۱) و حتی اسکندریه؛ «او را مروج مذهب غرا دانسته است» (ترکمان، ۱۳۸۲، ۱۲۲/۱). از جمله این محدودیت‌ها آن بود که دستور داد: «زن ولو آنکه کهن سال باشد در میدانگاه قلندران و جشن‌ها حضور پیدا نکند» (فلسفی، ۱۳۵۳: ۵۴). ایندست پیشران‌های حکمرانی در ادوار دیگر صفویه نیز با شدت و ضعف-هایی تداوم یافت و حتی در دوران افول نیز اجرا می‌شد. گو اینکه شاه‌سلطان حسین مقرر نمود که: «نسوان بدون اجازت صاحب اختیار شرعی خود بیرون نشوند و... در شرایع و اسواق بی ضرورت شرعی و عرفی، مطلقاً آمد و شد نکنند و تنها بر محارم خود رخ بنمایند و از تماشای باغات و بساتین و معارک معالجب‌آیناب و رزند» (فندرسکی، ۱۳۸۸: ۸۲). اجرای این فرامین در ادوار قبل از شاه-سلطان حسین اینگونه وصف شده است که: «زنان به وقت گذر از معابر صورتشان را می‌پوشانند و از سر تا قوزک پا پوشیده‌اند و تنها شکافی را بر چشمان خود باز می‌گذارند که به سختی قادرند از پس آن بیرون را بنگرند» (اولثاریوس، ۱۳۶۳: ۲۷۸). شاردن نیز در همین رابطه می‌نویسد: «اغلب زنان چهار نوع پوشش دارند. دو تا در خانه به سر می‌کنند و دو دیگر را به وقت خروج از خانه بر روی آنها اضافه می‌کنند» (شاردن، ۱۳۵۰: ۲۱۷/۴).

افزون بر مطالب فوق، اطلاعات غیرمستقیم نیز می‌توانند بر محدودیت کنش‌های زنان به دو نوع عاطفی و سنتی دلالت کنند. از جمله اینکه هیچ یک از کنش‌ها و نقش‌هایی که مستلزم وجهی از تدبیر و سیاست و عقلانیت باشند به زنان واگذار نمی‌شد. گو اینکه: «از القاب و مناصب رسمی دیوانسالاری مملکت از قبیل خزانهدار، دیوان بیگ، ناظر، جبه‌دار، وقایع‌نویس و غیره به زنان تعلق نمی‌گرفت» (وحیدقزوینی، ۱۳۲۹: ۳۳۵).

از دیگر پیشران‌های حکمرانی صفویه که نقش‌ها و کنش‌های زنان را به نوع سنتی و عاطفی متوقف ساخت، خود را به شکل الگوهای رفتاری حکام صفوی نشان داده است. بنابر همین الگوهای رفتاری، زنان عموماً مورد استفاده ابزاری قرار می‌گرفتند و این نگاه ابزاری به زنان خود از پیشران‌های حکمرانی مهمی بوده است که آنان را تنها شایسته نقش‌های عاطفی و سنتی نشان می‌دهد. از جمله می‌توان به این مورد اشاره کرد که: «به منظور احراز منصب توسط پدر، به عقد صاحب منصبان در آورده می‌شدند» (شاردن، ۱۳۵۰: ۲۰۰) و یا «بعضاً دختران در سن پایین به منظور اتحاد مقابل دشمنان مشترک، به عقد مردانی از طرف هم پیمان در می‌آمدند» (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۴۲۷/۴) و همچنین در مواردی؛ «به منظور تداوم صلح میان گروه‌های متخاصم، به عقد طرف مصالحه در می‌آمدند» (ترکمان، ۱۳۵۰: ۲۷۰) و یا از سوی حکام محلی؛ «برای پرهیز از مخاصمه به نکاح معارضان در می‌آمدند» (فومنی گیلانی، ۱۳۴۹: ۱۱).

بدین ترتیب زنان عصر صفوی به‌رغم این پیشران‌های محدودیت‌آفرین و فراتر از نقش‌ها و کنش‌های عاطفی و سنتی، نسبتاً و بعضاً عبور نموده‌اند. گو اینکه حتی می‌توان وضع محدودیت‌های سخت‌گیرانه را نشانه‌ای از نگرانی ساختار سیاسی در عبور زنان از نقش‌های عاطفی و سنتی به نقش‌ها و کنش‌های عقلانی تلقی کرد. البته پیشران‌های حکمرانی نیز در عبور یادشده خالی از اثر نبوده‌اند. به‌عنوان مثال به ترتیبی متضاد، در دوره شاه‌عباس اول: «عموم زنان در معابر و بازار حضور داشتند و حتی برای آنکه آنان از تماشای چراغانی و آتش‌بازی و جشن‌های شبانه بی نصیب نشوند از سال ۱۰۱۸ه‍.ق فرمان داده شد که ایام چهارشنبه، تفرج در چهارباغ اصفهان و سی‌وسه پل، مختص زنان باشد تا قادر باشند با روی باز و بی نقاب به تماشا بپردازند» (فلسفی، ۱۳۵۳: ۵۴). بنابراین چه بسا کنش‌های زنان تابعی از برخی پیشران‌های حکمرانی وقت بوده است که به‌طور مستقیم و غیرمستقیم بر این کنش‌ها تأثیر داشته است. این تأثیر از پی چرخش نسبی از مصوبات و فرامین شاه‌تیماسب به شاه‌عباس بیشتر از هر زمان آشکار شد؛ زیرا «شاه‌تیماسب مقید به تعصبات دینی مشددی بود» (سیوری، ۱۳۸۷: ۵۵) و «به ترتیبی خاص، قائل به احکام شریعت بود»

(رویمر، ۱۳۸۵: ۳۲۷). پیشران‌های حکمرانی مؤثر بر محدودیت‌های زنان به نقش‌های عاطفی و سنتی حتی در نگرش زنان دربار نیز دیده می‌شود. گو اینکه پری‌خانم به‌رغم کیاست ویژه‌ای که در ایفای نقش‌های فراستانی و فراعاطفی داشت در نامه‌ای به فرزند شاه-تهماسب، زنان را دچار «خفت عقل و سطحی‌نگری دانسته است» (ترکمان، ۱۳۸۲: ۱۹۲/۱؛ واله‌اصفهانی، ۱۳۷۲: ۳۹۲).



نمودار (۴): کنش‌های سنتی و عاطفی زنان عصر صفوی بر اساس نقش‌های محول و پیشران‌های متناظر

طبق نمودار شماره (۴)، کنش‌های عاطفی و سنتی زنان عصر صفوی دست‌کم شامل تربیت فرزندان، فرزندآوری، ظرفیت‌های جنسی، خانه‌داری، فعالیت‌های یدی و مادرانگی بوده است که همگی نقش‌هایی محول بوده‌اند و عموماً زنان، بنا بر اراده خود مباردت به انجام آنها ننموده‌اند و صرفاً شکلی کلیشه‌ای (سنتی) و یا زیستی (عاطفی) داشته‌اند و این پیشران‌های حکمرانی بوده‌اند که چنین نقش‌هایی را به آنها محول نموده‌اند. مشخصاً پیشران‌های حکمرانی صفوی در امتداد پیشران‌های تاریخی پیش از خود، از طریق سازوکارهایی، این نقش‌ها را به زنان محول نموده و به آنها دامن زده‌اند. این پیشران‌ها قابل تقسیم به دو نوع مستقیم و غیرمستقیم می‌باشند. نوع مستقیم، حاکی از تأثیر مصوبات و قوانین محدودیت‌زا برای زنان می‌باشد و نوع غیرمستقیم، بر پایگاه فقهی حکومت و همچنین پایگاه اخباری‌گری از مقطعی به بعد در صفویه دلالت دارد. به عبارتی این دو نوع از پیشران‌ها، نقش‌های محول یاد را برای زنان، تعیین و تشدید نموده‌اند.

نتیجه‌گیری

رهیافت ملموس پژوهش به سمت نوعی از تفکیک نقشی برای زنان عصر صفوی جهت‌گیری داشته است و سعی نموده است که ضمن تفکیک نقش‌های عاطفی از سنتی، پیشران‌های حکمرانی مؤثر بر آنها را تدقیق نماید.

بر این اساس کنش‌های عاطفی در میان زنان عصر صفوی دست‌کم مشتمل بر دو نوع مادرانگی و تربیت فرزندان تا مقطعی می‌باشد. به عبارتی زنان عصر صفوی بر حسب وجه عاطفی شخصیت زنان در خانواده، کنش‌های عاطفی خاصی را به نمایش گذاشته‌اند که دو مورد یادشده بارزترین آنها بوده است. این کنش‌ها در زمره کنش‌های سنتی قرار نمی‌گیرند؛ زیرا لزوماً وجهی از کلیشه نمی‌باشند، هر چند که سطح همپوشان با کنش‌های سنتی نیز داشته باشند.

نوع دیگر کنش‌ها از نوع سنتی می‌باشد؛ زیرا از حدود نقش‌هایی که به طور سنتی و مکرر در طول تاریخ به آنها واگذار می‌شده فراتر نرفته است. این کنش‌ها دست‌کم شامل فرزندآوری، ظرفیت‌های جنسی، خانه‌داری و فعالیت‌های یدی تکراری بوده‌اند. این نوع از نقش‌ها در طول ادوار مختلف عموماً از نسلی به نسل بعد منتقل شده و کمتر نشانی از ته‌ور و دگرگونی در ماهیت و شکل آنها وجود داشته است. این نوع از کنش‌ها دارای مرزی باریک با کنش‌های عاطفی می‌باشند زیرا عموماً بر نقش‌های انتسابی متکی هستند.

نقش‌های سنتی و نقش‌های عاطفی زنان این دوره عموماً تابعی از دو نوع پیشران حکمرانی بوده‌اند و یا در تخفیف آمیز ترین حالت، از دو نوع پیشران متأثر بوده‌اند و وضعیتی جداافتاده نسبت به پیکرده کلی وقت نداشته‌اند. این پیشران‌ها شامل دو نوع مستقیم و غیرمستقیم بوده است. نوع مستقیم این پیشران‌ها حاکی از وضع و اجرای ضوابط و قوانینی محدودیت‌زا برای زنان بوده است که زنان را در حدود نقش‌های عاطفی و سنتی محدود و محصور می‌نموده است. نوع دوم پیشران‌ها حاکی از پایگاه فقهی و بالخصوص رویکرد اخباری صفویه از مقطعی به بعد می‌باشد.

به عبارتی گرایش نیمه دوم حکمرانی صفویه به اخباری‌گری، به سبب سنت‌گرایی و تعصبات این نحله سیاسی-اجتماعی، بر محدود شدن زنان به کنش‌های سنتی و عاطفی تأثیری احتمالی داشته است که در کنار پیشران حکمرانی دیگر یعنی تصویب و اعمال قوانین محدودکننده زنان، وضعیت عاطفی و سنتی زنان را تشدید نموده است.

بدین ترتیب پژوهش حاضر سعی نمود تا وضعیت زنان را به رغم این تصور که آنان تنها محدود به چهارچوبه وظایف خانوادگی بوده‌اند در ابعادی دیگر بازتاب دهد و زنان و خانواده را در نسبتشان با ساختار کلانی چون حکمرانی بررسی کند.

پیشنهادهای پژوهشی

با توجه به رویکرد پژوهش حاضر مبنی بر توجه بینارشته‌ای به وضعیت ارگانیک خانواده و زنان در نسبت با بعد سیاسی تاریخ مربوطه می‌توان این پیشنهاد را برای سایر محققان در این رابطه مطرح نمود که افزون بر بعد سیاسی (پیشران‌های حکمرانی) مؤثر بر کنش‌های زنان، به بررسی دیگر ابعاد اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی بر نهاد خانواده پرداخته شود و تأثیر وضعیت اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی عصر صفوی بر کنشگری زنان این عصر مورد مطالعه قرار بگیرد. این امر می‌تواند به توسعه معرفت در این باره کمک نماید.

محدودیت‌های پژوهش

پژوهش حاضر با محدودیت‌هایی چند مواجه بوده است.

الف) از عام‌ترین و شایع‌ترین آنها در مطالعات تاریخی کمبود یا حتی فقدان اطلاعات تاریخی در خصوص تاریخ اجتماعی از جمله وضعیت خانواده و زنان می‌باشد که ناشی از غلبه تاریخ سلطانی بر تاریخ عمومی است.

ب) محدودیتی که بر رویکرد مقاله سایه افکنده است دشواری تبیین بوده است. منظور، تبیین چگونگی اثرگذاری پیشران‌های حکمرانی بر نقش‌های زنان می باشد که نیازمند اعمال بار تحلیلی بسنده به پژوهش حاضر بوده است.

منابع

- آرون، ریمون (۱۳۷۷)، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.
- آصف، محمد هاشم (۱۳۴۸)، *رستم‌التواریخ*، به کوشش محمد مشیری، انتشارات تابان: تهران.
- ابن خلدون، عبدالرحمن (۱۳۵۹)، *مقدمه*، ترجمه محمد گنابادی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب: تهران.
- ابی‌صعب، رولاجردی (۱۳۹۶)، *تغییر مذهب در ایران*، ترجمه منصور صفت‌گل، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی: تهران.
- اولناریوس، آدام (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه احمد بهپور، انتشارات ابتکار: تهران.
- اولیویه (۱۳۷۱)، *سفرنامه*، ترجمه محمدطاهر میرزا، تصحیح غلامرضا ورهرام، انتشارات اطلاعات: تهران.
- براون، ادوارد (۱۳۷۵)، *تاریخ ادبیات ایران (از آغاز عصر صفویه تا زمان حاضر)*، ترجمه بهرام مقدادی، انتشارات مروارید: تهران.
- تاورنیه، ژان بابتیست (۱۳۶۹)، *سفرنامه*، ترجمه ابوتراب نوری، کتابفروشی سنائی: اصفهان.
- ترکمان، اسکندریگ (۱۳۸۲)، *تاریخ عالم‌آرای عباسی*، تصحیح ایرج افشار، انتشارات امیرکبیر: تهران.
- خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام‌الدین الحسینی (۱۳۵۳)، *حبیب‌السیر*، زیر نظر محمد دیر سیاقی، انتشارات خیام: تهران.
- خوانساری، میرزا محمدباقر (۱۳۹۰ق)، *روضات الجنات فی احوال العلماء و السادات*، نشر اسماعیلیان: قم.
- دلاواله، پیترو (۱۳۷۰)، *سفرنامه*، ترجمه شعاع‌الدین شفا، انتشارات علمی و فرهنگی: تهران.
- رازی، عبدالجلیل (۱۳۷۱ق)، *النقض معروف به بعض مطالب النواصب فی نقض بعض فضايل الروافض*، تصحیح جلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، [بی‌نا]: [بی‌جا].
- رویمر، هانس‌روبرت (۱۳۸۵)، *ایران در راه عصر جدید*، ترجمه آذر آهنچی، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۰)، *جامعه‌شناسی خانواده*، تهران: سروش.
- سانسون، مارتین (۱۳۴۶)، *سفرنامه*، ترجمه تقی تفضلی، انتشارات ابن‌سینا: تهران.
- سفرنامه‌های ونیزیان در ایران (۱۳۴۹)، ترجمه منوچهر امیری، انتشارات خوارزمی: تهران.
- سیوری، راجر (۱۳۸۷)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه کامبیز عزیزی، نشر مرکز: تهران.
- شاردن، ژان (۱۳۵۰)، *سفرنامه*، ترجمه محمد عباسی، انتشارات امیرکبیر: تهران.
- شاردن، ژان (۱۳۷۲)، *سفرنامه*، ترجمه اقبال یغمایی، انتشارات توس: تهران.
- شهرستانی، محمدبن عبدالکریم (۱۳۶۱)، *توضیح الملل (الملل و النحل)*، تحقیق و تصحیح محمدرضا جلالی نائینی، نشر اقبال: تهران.
- فطرت، میرزا معزالدین (بی‌تا)، *سفینه فطرت*، نسخه خطی، کتابخانه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی: تهران.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۵۳)، *زندگانی شاه عباس اول*، انتشارات دانشگاه تهران: تهران.
- فلیک، اوه (۱۳۹۰)، *درآمدی بر تحقیق کیفی*، ترجمه هادی جلیلی، انتشارات نو: تهران.
- فندرسکی، سیدابوطالب (۱۳۸۸)، *تحفه العالم*، به کوشش رسول جعفریان، مرکز اسناد شورای اسلامی: تهران.
- فیگوئروا، دن‌گارسیا (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه غلامرضا سمیعی، انتشارات نو: تهران.
- فومنی‌گیلانی، عبدالفتاح (۱۳۴۹)، *تاریخ گیلان*، به کوشش منوچهر ستوده، نشر فرهنگ ایران: تهران.
- کارری، جملی (۱۳۴۸)، *سفرنامه*، ترجمه عباس نخجوانی و عبدالعلی کارنگ، اداره کل فرهنگ و هنر آذربایجان شرقی: تبریز.
- کربن، هانری (۱۳۷۷)، *تاریخ فلسفه اسلامی*، ترجمه سیدجواد طباطبائی، انتشارات کویر: تهران.

کروسینسکی، یوداش تادوش (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه عبدالرزاق دنبلی، با مقدمه و تصحیح مریم میراحمدی، انتشارات توس: تهران.
کرویس، دیرک وان در (۱۳۸۰)، *شاردن و ایران تحلیلی از اوضاع ایران در قرن هفدهم میلادی*، ترجمه حمزه اخوان تقوی، نشر و پژوهش فرزانه: تهران.

کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، *سفرنامه*، ترجمه کیکاووس جهانداری، انتشارات خوارزمی: تهران.
کوئن، بروس (۱۳۷۲)، *درآمدی به جامعه‌شناسی*، ترجمه محسن ثلاثی، نشر فرهنگ معاصر: تهران.
مفید، محمدبن نعمان (۱۴۱۳ق)، *اوائیل المقالات*، به کوشش مهدی محقق، انتشارات دانشگاه تهران و مؤسسه مطالعات اسلامی: تهران.
منجم‌یزدی، جلال الدین محمد (۱۳۶۶)، *تاریخ عباسی*، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، انتشارات وحید: تهران.
نوایی، عبدالحسین؛ غفاری‌فرد، عباسقلی (۱۴۰۳)، *تاریخ تحولات سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ایران در دوره صفویه*، تهران، سمت.
مؤلف ناشناخته (۱۳۶۳)، *عالم‌آرای صفوی*، به اهتمام یدالله شکری، انتشارات اطلاعات: تهران.
واله‌اصفهان‌نی، محمدیوسف (۱۳۷۲)، *خلد برین*، به کوشش میرهاشم محدث، انتشارات بنیاد موقوفات محمود افشار: تهران.
وبر، ماکس (۱۳۷۴)، *اقتصاد و جامعه*، ترجمه مصطفی عمادزاده و همکاران، انتشارات سمت: تهران.
وحیدقزوینی، محمدطاهر (۱۳۲۹)، *عباس‌نامه یا شرح زندگانی ۲۲ ساله شاه‌عباس ثانی ۱۱۵۲-۱۰۷۳*، تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی: اراک.

ولش، آنتونی (۱۳۸۵)، *نگارگری و حامیان صفوی*، ترجمه روح‌الله رجبی، انتشارات فرهنگستان هنر: تهران.

Fukuyama, F. (2013). *What is governance? Governance*, New York: St. Martin's Press.

Neuman, W. Lawrence. (2000). *Social research methods; qualitative and quantitative approaches*, Boston: Allyn & Bacon.

Reynolds, Paul Davidson. (1971). *A primer in theory construction*, Indianapolis: BobbsMerial.

